



پژوهش‌های فلسفی

سال ۱۰ / شماره ۱۹ / پاییز و زمستان ۱۳۹۵

«من» به عنوان اصلی‌ترین انگیزه انسانی*

محمود نوالی**

استاد فلسفه غرب، دانشگاه تبریز

چکیده

این مقاله در جستجوی منشأ اصلی کلیه رفتارهای آدمی است. هدف مقاله پاسخ دادن به این سؤال است که سبب ایجاد ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، خلق تصورات جدید، معنی‌دهی‌ها و نگرش‌های انسانی چیست؟ همچنین سبب فعالیت یا سکون انسان از کجا سرچشمه می‌گیرد. ظاهراً با وجود تنوع رفتارها و کنش‌های گوناگون انسانی یک خاستگاه فطری برای آن‌ها متصور است که در هر محیطی در اساس و منشأ هر رفتاری حضور دارد و آن صیانت نفس می‌باشد. البته صیانت نفس یک اصل عام و شامل در نزد همه جانداران است و مخصوص انسان نیست. ولی آن‌چه خاص انسان است **کیفیت صیانت نفس اوست** که بسیار متنوع، متغیر و شامل احوال ضد و نقیض می‌باشد. ما منشأ این کیفیت صیانت نفس را با اصطلاح «من»^۱ بیان می‌کنیم و می‌توانیم بگوییم اصلی‌ترین انگیزه انسانی برای هر فعالیت و هر امساک‌های همان «من» است. «من» همه جا و هر لحظه با ماست و مترصد به دست آوردن احوال و اوضاعی است که از دیدگاه وی به بقای محترمانه و ارتقاء من کمک می‌کند. در واقع من، بنا بر ارزش‌ها و تفسیرهای خود، خالق هر نوع شادی و اندوه است و همواره جویای خیر و گریزان از شر می‌باشد.

جان چه باشد؟ باخبر از خیر و شر شاد از احسان و گریبان از ضرر

(بیت ۶ / ۱۴۸: مثنوی نیکلسن)

بنابراین «من» دائماً حضور فعالی دارد و در هیچ لحظه‌ای از توجه به حفظ برتری خود غافل نمی‌ماند، همچنین در هر لحظه‌ای مواظب است تا لطمه و زبانی به «من» وارد نشود. بنابراین شادی و اندوه هر کسی وابسته به چگونگی تعبیرات «من» در برابر حوادث و رفتار اشخاص و خودش است. البته همه این تعبیرات و نگرش‌ها در متن اجتماع، تاریخ و فرهنگ تحقق می‌یابد و چون جهان ما فی‌نفسه در حال تحول و حدوث امکانات تازه است بدان جهت مصادیق نیک و بد، خیر و شر، زشت و زیبا و حق و باطل در نظر «من»های خودمان و من‌های^۲ گوناگون دیگر از جمله من اجتماعی دائماً در حال دگرگونی می‌باشند. باری حب و بغض و دوستی و دشمنی هر کسی نسبت به خودش و نسبت به اطرافیان، اشخاص، نهادها، کشورها و فرهنگ‌ها با معیارها و نگرش‌های «من» زاده می‌شوند. بدین جهت است که ما «من» را به عنوان اصلی‌ترین انگیزه رفتارهای انسانی مطرح می‌کنیم.

واژگان کلیدی: من، منیت، من دوستی، من پرستی، مهم‌ترین انگیزه، ارزش‌ها.

* تاریخ وصول: ۹۵/۰۹/۲۵ تأیید نهایی: ۹۵/۱۰/۲۵

** E-mail: navali@tabrizu.ac.ir

مقدمه

۱- چگونگی تکوین و ظهور محتوای «من» به وسیله استعدادها و گرایش‌های فطری و کسبی: من چیز ثابتی نیست که پیشاپیش موجود و قابل تعریف باشد. من، آگاهی و فاعل ادراکی است که دائماً در حال صبرورت است. «من» همواره برای حفظ و بقای خود به سوی ارزش‌های گوناگون متوجه می‌شود. ارزش‌های مورد علاقه «من» ذاتی و کسبی هر دو می‌باشند که بر طبق آداب و فرهنگ هر قوم و نگرش و تصمیم فردی قوام می‌یابند. ارزش‌های فطری که تابع مقتضیات ذات انسانی است همگی از سرمایه فطری کیفیت صیانت و علاقه‌مندی انسان به بقای محترمانه «من» حاصل می‌شوند. گرایش به تولیدمثل نیز از همین گرایش فطری به حفظ و بقای محترمانه من سرچشمه می‌گیرد. این علاقه‌مندی تحت تأثیر عقل و عاطفه انسانی قرار دارد. بدین ترتیب انسان با حاکمیت ارزش‌های فطری و تکوین ارزش‌های کسبی به سوی نگرش‌های خاص هدایت می‌شود، تا خود را هم به عنوان فاعل ادراک و تأثر و هم به عنوان فاعل عمل و کنش (sujet) ظاهر سازد تا بقای عزت‌مند خود را تضمین نماید. این «من»، موجود در جهانی است یعنی زمانمند، مکانمند و تاریخمند است.

۲- میل به دانستن و علاقه‌مندی به رفع جهل، که اگر با تعلیم و تربیت ناشایست تخریب نشده باشد، دائماً انسان را به سوی ازدیاد معلومات می‌کشاند و او را به طرف یافتن راه‌حل‌هایی برای مشکلات و پاسخ دادن به سوالات سوق می‌دهد. در واقع میل به دانستن به صورت ارزشی درمی‌آید که به ارتقاء منزلت «من» و محترم بودن آن یاری می‌دهد و بنابر موقعیت‌ها در حفظ و اعتبار «من» سهم شاخص و بارزی پیدا می‌کند. توجه به جهل و دچار حیرت شدن نیز از همین میل به دانستن حاصل می‌شود (هیدگر، ۱۳۹۱: ۱۹۳/۲).

۳- میل به زیبایی و گرایش به زیبا بودن سبب ایجاد هنرهای گوناگون می‌گردد. این گزینه انسانی در نگرش، رفتار، بیان و عمل انسانی تأثیر می‌گذارد. انسان حضور محترمانه خود را با کسب زیبایی‌های فرهنگ خود به طور خاص و فرهنگ بشری به طور عام بر عهده می‌گیرد. هر هنری کیفیت هستی صاحب هنر را نشان می‌دهد. انسان ذاتاً زیبایی را دوست می‌دارد و به داشتن آن مباهات می‌کند، زیرا زیبایی در بیان و رفتار عزیز بودن صاحب آن را تضمین می‌نماید. البته مراد ما از واژه زیبایی به معنی وسیع آن است چه زیبایی جسمانی، چه

زیبایی روحانی و بیانی و رفتاری که همگی به عنوان لطف اطوار و حسن گفتار به ارتقاء «من» مساعدت می‌نمایند.

۴- بی‌پایانی انسان از لحاظ ادراک، نگرش، حرکات و رفتارها، کسب دانش، ابداع ارزش‌های گوناگون و استنباط، یک امر واقعی است. زیرا ما در عالم امکان قرار داریم و به توانایی بودن مجهز هستیم^۳ (هیدگر، ۱۳۹۱: ۱۹۵/۲). ما هر حالتی که داریم تصور حالتی غیر از آن حالت نیز برای ما میسر است. بدین جهت توقف در هیچ مقامی جایز نیست زیرا مانع انکشاف چیزهایی می‌شود که فعلاً وجود ندارند. «این توقف در آرامش به هر چه غیر خدا باشد نزد صوفیان و [دانشمندان محقق] بلندنظر و دورپرواز، نوعی مرگ و عین حرمان است.» (فروزانفر، ۱۳۴۶: ۶۸). به هر حالی انسان تمام آن‌چه می‌تواند باشد قابل احصا نیست و همیشه چیزی برای بودن و شدن دارد (کوروز، ۱۳۷۹: ۳۱).

۵- جهانی که «من»ها در آن زندگی می‌کنند، عالم امکان است. زیرا جهان در حال تحول و دگرگونی است و حالت‌های جدید هستی پیدا می‌شوند، همچنین انسان با تغییر نگرش‌های خود احوال تازه‌ای را کشف یا خلق می‌کند. «من» توانایی - بودن خود را به انحاء مختلف نشان می‌دهد. مراد از «توانایی - بودن» همانا در امکان بودن انسان است. او اصولاً ارتقاء و پیشرفت را دوست می‌دارد و پیوسته از هستی تحقق یافته خود تجاوز می‌کند. انسان عبارت از «جلوانداختگی» است، او خود را در امکانات مخصوص خود می‌اندازد (همان).

۶- توانایی - بودن که مستلزم حرکت و کشف و خلق احوال تازه هستی انسانی است بدون انتخاب هدف‌های تازه میسر نمی‌گردد. هدف، به نظر صاحب آن چیز والایی است که رسیدن به آن سبب ارتقای «من» و مایه لذت و شادمانی است. محرک اصلی برای رسیدن به مراتب بالا وجود «غم و نگرانی» ای است که از علاقمندی او به عزیز و محترم بودن «من» نشأت می‌گیرد و ذاتی انسان است که رسیدن به درجات عالی را هدف قرار داده است. او از زمان و مکان و از تاریخ برای تعالی خود استفاده می‌برد.

توضیح این مطالب بدین ترتیب است که مبنای هستی اصیل انسانی «توانایی - بودن» و تبلور و بروز آن در نظر و عمل است. «توانایی - بودن» وقتی ملموس می‌شود که انسان به سوی انتخاب هدف و تحقق آن می‌رود و این انتخاب هدف و تلاش برای تحقق آن هدف، بدون غم و نگرانی حاصل نمی‌شود. بدین جهت «غم و نگرانی» خصوصیت وحدت‌بخش اصیل هستی

انسانی خوانده می‌شود. در واقع بدون وجود غم و نگرانی انسان به سوی هدف نمی‌رود و توانایی - بودن خود را ظاهر نمی‌سازد، و وحدت وجود او معین نمی‌شود. پس آن چه «من» انسان را وحدت می‌بخشد، غم و نگرانی است که به صورت بنیادی به تعالی، وجدان اخلاقی، خطا و اشتباه و مرگ پیوسته است، و با کثرت پدیدارها و تظاهراتش وحدت آن از بین نمی‌رود (هیدگر، ۱۳۹۱: ۳۱۹/۱ و ۱۹۴/۲). پس باید توجه شود که این خصایص ذاتی در یک وحدت قرار دارند و ما ذهناً به تحلیل آن‌ها می‌پردازیم و تجلیات گوناگون صیانت ذات انسان را در بیان و کتابت جدا از هم مطرح می‌نماییم. به عبارت دیگر، تمام استعدادهای انسان در یکدیگر تنیده شده‌اند، وجود و تظاهر یکی از تجلیات، سایر استعدادها را نیز همزمان با خود دارد. پیوستگی و وابستگی آن‌ها در یکدیگر مسلم است، مثلاً زیبادوستی با میل به دانستن و آن‌ها با توانایی - بودن و با امکان و نامحدودی همراه هستند و همگی از کیفیت صیانت ذات نشأت می‌گیرند و در غم و نگرانی رسیدن به هدف قرار دارند.

من کیست؟

«من» تعبیری است از احساس هستی هر فرد از خویشتن است و آن عبارت از تشخیص و تعیین و تملکی است که به عنوان «من» شناخته می‌شود. «من» هر کس یک کل واحد است که متضمن تجلیات و پدیدارهای نامحدودی متشکل از آگاهی از نام خود، مشخصات جسمانی و احوال روانی، خاطرات و آرزوهای اوست. همچنین «من» نسبتی است که با گذشته، حال و آینده دارد. به علاوه صاحب نسبت‌هایی با پدر و مادر، اطرافیان، هموعان، وطن، حکومت و سیاست، اعتقادات، وضع اقتصادی، آب و هوا و... و به طور کلی با جهان دارد. همچنین خصوصیات و روابطی است که به عنوان جهان‌بینی، با ارزش‌های گوناگون پیدا می‌کند. همه این مشخصات به عنوان یک کل واحد «من» نامیده می‌شود. «من» عبارت از آگاهی از مالکیت‌هاست، مملوک وی هستی اوست. بدین جهت در «من» کل هستی مستتر است، آن هستی قوام «من» است، آگاهی از آن هستی «من» را ایجاد می‌کند، «من» فاعل ادراک، فاعل تصمیم و سازنده نگرش و معنی و عمل است، او کون فی‌العالم یا هستی در جهان دارد. به تعبیر عارفانه و به قول شیخ محمود شبستری چنین بیان می‌شود:

چو هست مطلق آید در اشارت به لفظ «من» کنند از وی عبارت
حقیقت کز تعیین شد معین تو او را در عبارت گفته‌ای من

(بیت‌های ۲۸۹، ۲۹۰ گلشن راز، الهی اردبیلی، ۱۳۷۶: ۱۵۰)

«... در حقیقت من عبارت از هستی مطلق است که مقید به تعین شده باشد خواه تعین روحانی یا تعین جسمانی...»، به عبارت دیگر «هستی مطلق به اعتبار هر تعینی مسمی به اسمی مخصوص و مشار به اشارتی خاص است» (لاهیجی، ۱۳۳۷: ۲۲۰)۴.

درباره خصوصیت امکان در هستی من

خصوصیات فطری همواره تحت تأثیر آداب و رسوم و مکتوبات به صورت تجلیات نامحدودی ظاهر می‌شوند. همچنین وجود عوالم امکانی و در امکان بودن احوال ناشناخته انسانی دلیل بی‌پایانی رفتارها و اعمال انسانی است. این بی‌پایانی ظهورات مختص به احوال پسندیده و خوش‌آیند نیست، بلکه در حیطه نامحدود ممکنات، ظهور احوال ناپسند و ناخوشایند نیز ممکن است، زیرا این قبیل پدیدارها نیز به نظر صاحب آن به حفظ محترمانه من کمک می‌کنند. بدین جهت یک خصوصیت مستتر انسانی نیز که غیرقابل پیش‌بینی بودن احوال اوست، ظاهر می‌شود. این امکان و غیرقابل پیش‌بینی بودن احوال انسانی پایان‌ناپذیری آن احوال و تجلیات روح انسانی را در مسیر حفاظت از منزلت انسانی پی‌ریزی می‌کند.

اصحاب دیانت و مؤمنان به خدا احوال انسانی را شبیه خداوند دانسته‌اند، علت این امر همین بی‌پایانی احوال انسانی است که او را از این لحاظ شبیه خداوند ساخته است. حدیث خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ صُورَتِهِ (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۱۵) مؤید این خبر است:

ای نسخه‌نامه الهی وی آئینه‌جمال شاهی
بیرون ز تو نیست هر چه هستی است از خود به طلب هر آنچه خواهی

(جواد مصلح، ۱۳۳۷: ۲)

احوال انسانی در جانب خطاکاری و زیانباری نیز نامحدود است.

به نظر می‌آید قطعه زیر از شمس‌الدین محمد تبریزی نیز ناظر به بی‌پایانی تجلیات روح انسانی باشد که هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را پیش‌بینی نموده و تماماً متذکر شود. هیچ کس نمی‌تواند خودش را تماماً نشان دهد. همچنین احوال و تعبیرات هر کسی نیز در نوع خود بی‌نظیر است و آن قطعه چنین است:

«گفتند ما را تف سیر قرآن بساز گفتم: تف سیر ما چنان است که می‌دانید: نی محمد و نی خدا. این «من» نیز منکر می‌شود مرا، گویمش: چون منکری، رها کن برو، ما را چه صداع می‌دهی؟ می‌گوید: نی نروم چنان که آن خطاط سه‌گون خط نبستی، یکی او خواندی لاغیر،

یکی هم او خواندی هم غیر، یکی را نه او خواندی نه غیر او، آن منم که سخن می‌گویم، نه من دائم و نه غیر من» (موحد، ۱۳۸۵: ۲۷۲).

آن قسمت که خطا خود خواندی و لاغیر، عبارت از اسراری است که هر کس در دل خود از افکار و اعمال خود دارد، و دیگری نمی‌تواند آن را بخواند. و آن خط هم که او خواندی و هم غیر، عبارت از مشترکات رفتارهای انسانی است که هم خود او و هم غیرمعتبر به آن‌هاست. خط سوم که نه او خواندی و نه غیر، اشاره به همان بی‌پایانی روح و احوال انسانی است که هنوز به منصفه ظهور نرسیده‌اند. هیچ کس نمی‌تواند تمام آن احوال را که در کتم عدم قرار دارند احصا و پیش‌بینی نموده و بخواند.

یک امر دیگری که برای تفسیر رفتارهای انسانی به ما کمک می‌کند «زمانمندی» انسان است، و مراد از زمانمندی در هم تنیدگی زمان‌های گذشته، حال و آینده در همدیگر است. یعنی محتویات زمان‌های سه‌گانه در همدیگر تعامل دارند، گذشته در حال تأثیر می‌کند، حال به گذشته می‌رود و از آن بهره می‌گیرد و آینده نیز در گذشته اثر می‌کند، زیرا هر چه از گذشته به آینده لازم باشد، مورد استفاده قرار می‌دهد.

این «من» که اساس هستی انسان است قابل حذف نیست اما قابل تربیت می‌باشد. البته، این «من» را اگر تحلیل کنیم «من»‌های انضمامی و ملموس فراوانی نمایان می‌شوند، که هر کدام نقش فعال خود را در حفظ «من» هر کس بر عهده می‌گیرد. مراد ما از من‌های انضمامی و ملموس مالکیت‌هایی است که «من» به خود نسبت می‌دهد و حرمت و عزت هر یک از آن‌ها را موجب بزرگواری خود می‌داند. هر انسانی به حفظ محترمانه «من» یا «هستی» خود بالطبع متعهد است، بدین جهت محترم شمردن این «من»‌ها با رضایت خاطر همراه می‌گردد و لطمه دیدن آن‌ها مایه شرم‌ساری و درد و رنج می‌شود. در هر حالتی «من» تجلیات نامحدودی دارد که بنا بر تعبیر و معنی‌دهی انسان مایه شادی یا سبب دلتنگی می‌گردند.

گاهی احتمال دارد آدم کُشی، کلاشی یا عیاشی برای بعضی از مردم ارزش تلقی شود. همچنین خودزنی و خودکشی نیز به خیال مرتکبین آن‌ها برای کسب اعتبار یا نجات خویشتن از بلاها انجام می‌گیرد. به هر حال این «من» صاحب امر است و با ارزش‌دهی‌های خود در جوامع مختلف رفتارهای خود را انتخاب می‌نماید. مادری که در راه حفظ بچه اش خود را در معرض هلاکت قرار می‌دهد یا کسی که در راه خدمت به پدر و مادر یا در راه وطن مرگ را می‌پذیرد،

او نیز در مقام اعتبار بخشیدن به خویشتن است. من دوستی بعد از مرگ نیز ادامه می‌یابد، یعنی پس از مرگ نیز نیکنامی آرزوی ماست.

اقسام من‌ها

هست در تو گل‌خنی پراژدها تو ز غفلت کرده‌ای ایشان را رها
(عطار، ۱۳۶۹: ۳۵۹)

۱- من‌های جسمانی:

هر فرد نسبت به جسم و اعضاء بدن و شکل ظاهری خود توجه دارد. بدان جهت من‌های فراوانی از تصور بدن حاصل می‌شود، مانند دست من، انگشت من، سر من، زلف من، قلب من، قامت و قد من، زیبایی بدن من، نوع حرکات بدن و راه رفتن من، نشستن و نگاه کردن من و... که همگی مورد توجه دقیق و دائمی هستند. کیفیت برتری آن‌ها در هر جامعه و توسط هر فرد دقیقاً مدنظر قرار می‌گیرد. به همین جهت حساسیت فراوانی برای حفظ محرمانه آن‌ها از طرف هر انسانی ملاحظه می‌شود. یکی از راه‌های نفوذ در دیگران صحبت‌های ملایم و خوش‌آیند درباره همین «من»‌های دیگران است.

مردم هر چیزی را که به نظر آن‌ها بر عزت و اعتبار من می‌افزاید به خود نسبت می‌دهند. البته این عزت تنها محصور در من‌های جسمانی نمی‌باشد. همچنین عزت و عزیز بودن در نزد هر قوم و حتی هر فرد معانی متفاوتی پیدا می‌کند. برای مثال، «تجلیات عاطفی هر شاعر سایه‌ای است از «من» او و «من» هر شاعر، نموداری است از گستره وجودی او و گنجایشی که در عرصه فرهنگ و حوزه شناخت هستی دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷، جلد ۱: ۴۶). به هر حال چشم‌انداز شناخت و آمال فرد ممکن است بسیار محدود یا بسیار گسترده و متعالی باشد. حتی زمانی که ما ادعا می‌کنیم که به خاطر خدا کاری را انجام می‌دهیم، در آن حال نیز تبعیت از دستورات الهی را برای من ما با ارزش می‌دانیم و خاطر جمع هستیم که خود را وابسته و مطیع خدا کردن مایه سربلندی ماست. دیده شده است که در محفلی که تبعیت از عقل و ترک بعضی اعمال دینی مایه سرفرازی تلقی می‌شود، انسان‌ها طرفی را به خود نسبت می‌دهند که در آن مجلس مایه سرفرازی و بزرگواری «من» محسوب می‌شود.

۲- من‌های روانی و اخلاقی

هر فردی به آثار روانی و نوع نگرش‌ها و رفتارهای خود دقت می‌کند تا با مطابقت دادن آن‌ها با معیارهای زیبایی و برازندگی بر منزلت «من» خود بیفزاید؛ مانند طرز استدلال من، داوری من، محبت من، عشق من، تصمیم من، خشم من، نوع احسان و نیکی من، بیان من، اخلاق من، دین من، ایمان من، گرایش‌های من از جمله گرایش‌های سیاسی «من» و غیره. حتی رفتارهای ناپسند نیز اگر بر اعتبار شخصیت من بیفزایند، آن‌ها نیز در این حالت منتسب به من می‌گردند، مانند این که گفته می‌شود: چقدر فحش‌های من به جا بود یا تکبر من کارساز شد، یا با درشت‌خویان باید درشت‌خویی کرد، اگر من بخواهم فریبکاری کنم هر کس را می‌توانم فریب بدهم.

۳- من‌های مربوط به مکان

مانند خانه من، محله من، شهر من، کشور من؛ هر ملکی که نسبت دادنش به من افتخارآفرین باشد همواره مورد حمایت من خواهد بود. مانند مدرسه و دانشگاهی که در آن‌جا تحصیل کرده‌ام. زیارتگاه‌ها یا منظره‌های طبیعی و کوه‌هایی که من دیده‌ام. مهم بودن آن‌ها از این جهت است که به «من» منتسب شده‌اند و الا در مورد دیگران همان عوامل به احتمال قوی بی‌اهمیت تلقی می‌شوند و حتی مورد انتقاد قرار می‌گیرند.

۴- سایر من‌ها

به هر حال هر چیزی که در مالکیت من باشد یا «من» به آن منتسب شود عزیز و گرامی می‌شود، مانند همسر من، دوست من، ثروت من، اولاد من، سواد من، گرایش‌های سیاسی من، شهرت من، مقام من، شغل من و... این من‌ها قابل احصا نیستند، زیرا دائماً بنا بر موقعیت‌ها بر این من‌ها افزوده می‌شود. برعکس انتساب من‌هایی که مایه ضرر و زیان باشند از مالکیت من جدا می‌شوند. پس از انقلاب‌ها معمولاً انتساب من به سیستم قبلی انکار می‌شود و وابستگی به نظام جدید تأیید می‌گردد.

من در حالت طبیعی خود دائماً فربه‌تر می‌شود و برای معتبر ساختن خود هر چیزی را که مفید بداند در کام خود می‌کشد. من در هیچ لحظه و در هیچ مکانی از خود غائب و غافل نیستم، و همواره مواظب است تا هیچ‌گونه لطمه و زیانی به «من» وارد نشود. بلکه تلاش و آرزو می‌کند هر نوع شادی و حداکثر مسرت از آن او شود. گفتیم «من» از لطمه و زیان دیدن

مشوش و مضطرب و از رسیدن خیر شاد می‌شود. این حالت‌های شادی و تشویش محرکی برای اعمال و رفتارهای تازه می‌گردند. «من» در واقع مهم‌ترین انگیزه برای فعالیت‌های گوناگون است. می‌توانیم تصوّر کنیم که خاستگاه کلیه اعمال هر انسانی من است. فلسفه وجود رفتارهای انسان بدون توجه به «نقش ذاتی من» به عنوان منشأ کلیه فعالیت‌ها آشکار نمی‌شود. به عبارت دیگر تلاش هر انسانی در این جهان برای این است که «من» خود را با کسب بهترین ارزش‌ها آرایش دهد، و او را در نهایت عزّت و سربلندی نگه دارد. این حالت ذاتی انسان‌ها است و هرگز از آن‌ها جدا نمی‌شود. خواهش‌های «من» حالت سیری‌ناپذیر دارند. برای خواهش‌ها و آرزوهای من پایانی متصوّر نیست. این حالت در عین این که محرک قوی برای کوشش‌های ماست، در عین حال ممکن است ما را در دام خودخواهی بیندازد و موجب شود تا ما از احوال و امیال غیر غافل باشیم و اغلب خیر دیگران را فدای امیال خود سازیم.

نفس اماره و نفس مطمئنه

در این حال «من» به نفس اماره مبدّل می‌شود و ما را تحت سیطره خود گرفتار می‌کند «و مدام اصرار می‌ورزد که جهان و همه افراد ساکن در آن باید برحسب میل و سلیقه «من» رفتار کنند» (دایر، ۱۳۸۸: ۹۹). همچنین نفس اماره می‌خواهد بهترین و بی‌شترین امتیازات را از نعمات عمومی نصیب خود سازد؛ مانند انتخاب بهترین محل سکونت و برخورداری غیرمنصفانه از سرمایه‌های اجتماعی را حق خود می‌پندارند و بدین ترتیب به حقوق دیگران تجاوز می‌کند و دانسته یا نادانسته از محروم شدن دیگران از امتیازات عمومی احساس نگرانی نمی‌کند. تا حدّی که این چنین نفس را به سگ وحشی تشبیه کرده‌اند که اگر تربیت نشود هر کسی را گاز می‌گیرد، هم برای خود و هم برای دیگران جز عذاب و دردسر فراهم نمی‌آورد. این حالت خودبینی، زندانی است که تحت تأثیر خواهش‌های لجام‌گسیخته «من» ساخته شده و «من» ما را در زندانی گرفتار می‌نماید که نجات از آن کثر راهه بسیار مشکل است، مگر این که در ارزش‌های خودمان با آگاهی تجدیدنظر نماییم. یعنی شهود پیدا کنیم که این نوع «من» پروری سیری‌ناپذیر بوده و جز افزایش گرفتاری در زندان خودبینی حاصلی ندارد.

تا با سگ نفس همنشین خواهیم بود در خرمن شرک خوشه‌چین خواهیم بود

بسیار بکوشیدم به می‌نشود تا آخر عمر همچنین خواهیم بود

(خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۱: ۲۹).

اگر نتوانیم ارزش‌های حاکم را عوض کنیم رهایی ما تا آخر عمر از زندان فرمان‌های نفس
اماره میسر نخواهد شد و در بند انانیت و غرور و معجبی گرفتار خواهیم شد. البته این بیماری
در نفس هر فردی هست و نجات از آن بسیار مشکل است:

از دل و از دیده‌ات بس خون رود تا ز تو این معجبی بیرون رود
(مثنوی مولوی: بیت ۳۲۱۵/۱)

صدمه و زیان معجبی در این است که انسان در هر حالی که هست آن را بهترین می‌داند
و خروج از آن حالت را نیز به تصور خود نمی‌آورد. یعنی از سیر در مراتب متعالی خود را محروم
می‌سازد که این هم دوری از ذات پاک انسانی است. بدین جهات است حضرت محمد (ص)
فرموده است «اگر شما گناه نکنید بر شما بترسمی به چیزی بتر از گناه، گفتند: یا رسول‌الله، آن
چیست که آفت او بیش از گناهست؟ گفت: العجب العجب. و اعمال و احوال روندگان را عجب
زهر قاتل است. رونده و راهرو به هر مرتبت که رسد از مراتب احوال طریقت، قناعت نکند و
به آنچه دارد راضی نشود و مرتبت بالاتری طلب کند که ان الله یحبُّ من طلبَ معالی الا
مود(ابوالمظفر، ۱۳۴۷: ۱۸۱).

حافظ می‌پرستیدن را بر من پرستیدن ترجیح می‌دهد. زیرا اگر می‌پرستی لحظاتی انسان
را به راه خطا می‌کشاند خودپرستی دائماً انسان را از دیدن صادقانه بازمی‌دارد:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالودم به بد دیدن
به می‌پرستی از آن نقش خود بر آب اندازم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
(دیوان حافظ قزوینی: غزل ۳۹۳)

تمام عرفای بزرگ و مردم آگاه به این خطر نفس یعنی من‌پروری متوجه بوده‌اند و هر
کدام به نحوی به آن اشاره کرده‌اند. خواجه عبدالله انصاری می‌فرماید:

نفسی دارم که هر نفس مه‌گردد گفتم که ریاضت‌اش دهم به گردد
چندانکه به جهد لاغرش گردانم از یک سخن فضول فربه گردد
(خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۱: ۲۰)

عطار نیشابوری در داستان رمزخواهی موسی از شیطان، از زبان وی توصیه می‌کند از
گرفتاری در «من» تمامیت خواه پرهیز کن

گفت دایم یاد دار این یک سخن من مگو تا تو نگریدی همچو من
زان که گر باشی در این ره کامران صد منی سر بر زند در یک زمان
(عطار نیشابوری، ۱۳۶۹: ۳۵۹)

این گرایش ناسالمی که «من» برای حفظ محترمانه خود دارد به آسانی از بین نمی‌رود به طوری که اغلب نصیحت‌گویان که «من» خود را نتوانسته‌اند مهار و تربیت کنند به نفی کامل و از بین بردن آن نفس فتوا داده‌اند. البته از بین بردن تمام خواهش‌های من امر محال است. ولی دگرگون کردن ارزش‌های «من» ممکن است تا این که «من» به جای توجه دائمی به خویشتن، ارزش‌های خیرخواهانه نسبت به «غیر» را نیز نسبت به «من» خودش سودمند تلقی نماید. خوشبختانه به توسط تعلیم و تربیت می‌توانیم نگرش‌های خود و دیگران را تغییر دهیم؛ آنچه که از نظر فردی ناپسند و زشت بوده به مدد تربیت آن را زیبا گردانیم و آنچه زیبا بوده آن را ناپسند سازیم. این کار با تغییر ارزش‌های انسانی میسر است. برای مثال می‌توانیم پرخوری را به مدد عقلانیت ناپسند سازیم، می‌توانیم با تغییر نگرش انتقام‌جویی را زشت منظر نماییم. به هر حال مهار کردن و کنترل «من» با روش تغییر دادن نگرش‌ها و ارزش‌ها میسر است. این حالت را همه ما آزمایش کرده‌ایم که چگونه با خواندن یک سرگذشت، یک داستان و دیدن یک فیلم و با ازدیاد معلومات، به کلی نگرش ما عوض شده است و در وجود ما زیبایی بخشنده‌گی بر حاکمیت و صولت انتقام و کینه‌جویی رجحان یافته است. «به اعتقاد من برای این که میزان عظمت و شادی هر کس را محک بزنیم، باید ببینیم که برای مهار منیت خود تا چه اندازه توانایی دارد» (دایر، ۱۳۸۷: ۸۵). اگر در حالی که داریم متحجر شویم، یعنی نتوانیم در ارزش‌های «من» خودمان با تغییر و تکمیل دلایل مان نوآوری کنیم در زندان عادت گرفتار خواهیم شد و اصل واقعی امکانی بودن این جهان را مورد غفلت قرار خواهیم داد. بدین جهت مداومت و استمرار در عادت آزادی ما را مخدوش می‌سازد. در سنت ادبی ما چنین تحجری مانع رسیدن به معلومات تازه تلقی شده است.

هر چه از عادت رود در روزگار نیست آن را با حقیقت هیچ کار
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۲۲)

مردی پیش بایزید بسطامی آمد و به او گفت که برای مدت سی سال روزه داشته و مشغول عبادت بوده است، ولی هیچ نشانی از نزدیکی به خداوند را در خود نمی‌بیند.

بایزید در پاسخ گفت که حتی اگر صد سال دیگر هم به این کار ادامه دهد، اتفاقی برای او رخ نخواهد داد. مرد پرسید: «چرا»؟

بایزید پاسخ داد «زیرا نفس و منیت تو همچون سدّی حجاب حقیقت شده است». (قهرمانی فرشید، ۱۳۸۱: ۳۳)

اگر نفس تربیت شود، یعنی با ایجاد ارزش‌های مفید به حال خود و دیگران آراسته شود به جای این که عامل خودپرستی و خسران باشد به عامل خیر و سعادت مبدل می‌شود. نفس اماره به اژدهایی تعبیر شده است که همه چیز را در کام خود می‌کشد ولی ممکن است «به تأثیر ریاضیت آن اژدها مسخر گردد و زهر به پادزهر بدل می‌شود» (فروزانفر، ۱۳۴۸: ۹۲۲).

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدها است که به دریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را درآشامد هنوز کم نگردد سوزش آن خلق سوز

(بیت‌های ۷۶-۳۷۵: دفتر اول مثنوی نیکلسن)

آموزش و پرورش شایسته، به ما نشان خواهد داد که ما به ارزش‌هایی دلباخته شده‌ایم که سدّ راه توجّه به نادانی‌هایمان می‌گردد. پس زمانی که از وضع فعلی خود راضی هستیم در واقع به نادانی‌های خودمان ناآگاه می‌مانیم، و تصوّر نمی‌کنیم که راه‌های زیادی برای انکشاف احوال جدید وجود دارند. «از آن جایی که وظیفه [ما و] آیندگان دانستن نادانستنی‌هاست، شجاع مردان تفکرات بشری، شخصیت‌هایی را به وجود می‌آورند، که می‌دانند چگونه نمی‌دانند.

همه دارای این‌گونه دلیری‌ها نیستند. جایی که در کمال قوّت از ما گفتگو می‌شود، جایی که موضوعی را به ما مرتبط می‌سازند، بسیار مشکل است بتوانیم کفّ نفس کرده و صحبتی از خود به میان نیاوریم» (رنان، بی‌تا: ۷۸).

باری تجدیدنظر در ارزش‌ها واجب است زیرا تحولات و تبدّلات عالم در موقعیت‌های مختلفی مقتضی ساختن ارزش‌های تازه می‌باشد. مذاهب گوناگون فلسفی و ادیان الهی نیز در نفی بعضی از ارزش‌هایی آمده‌اند که ما را در بند انداخته و در حالتی مضّر، متحجّر ساخته‌اند، مثلاً این عبارت: الاسلام آن تموت عنک نفسک (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱، ۸۴). تعبیر صحیحش این است که از سان خواهش‌ها و علائق عادی و قبلی خود را نفی کند و به قبول ارزش‌های تازه تن دردهد.

مولوی نیز در معرفی مولی می‌گوید: او کسی است که بند رقیّت را مانند انبیا از پای ما برکند و ما را به سوی آزادی از عقاید قبلی رهنمون شود:

کیست مولا آنکه آزادت کند بند رقیّت ز پایت برکند
چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است

(بیت‌های ۴۱/۶-۴۵۴۰ مثنوی مولوی نیکلسن)

به هر حال اگر نفس اماره و خودخواه، ارزش‌های خود را تحمیل «من» ما کند در گمراهی و در قلمرو انسان‌های غیراصیل خواهیم بود. زیرا آن‌چه عملاً مشاهده می‌شود بی‌پایانی توانایی‌های انسان برای قبول شرایط و نگرش‌های جدید و انجام رفتارهای گوناگون است. به دلیل این که ما به طور طبیعی در حال تحوّل هستیم و مقام ما در جهان آکنده از امکانات مکتوم و پنهان است، می‌توانیم هستی خود را با به دست آوردن همان امکانات مکتوم به سود خودمان دگرگون سازیم.

بدین ترتیب باز هم یادآوری می‌کنیم این که اغلب می‌گویند «من» و «نفس» خود را از بین ببرید، با آن به مبارزه برخیزید، در واقع اندرز تحقّق نیافتنی است. اما تربیت و تغییر نگرش و ارزش‌های من، بنا بر دلایلی که مطرح کردیم، میسر است. توانایی «من» به عنوان قوی‌ترین و طبیعی‌ترین انگیزه‌هاست، باید آن را بنا بر تربیت و آموزش با ارزش‌های مفید به حال خودمان و به حال دیگران مجهز نماییم و قدرت تجدیدنظر و انتخاب راه کمال را همواره در نظر داشته باشیم. بدین صورت، اصطلاح نفس مطمئنه به حالتی اطلاق می‌شود که ما گرایش‌هایی را کسب کرده باشیم که برای خود ما و برای دیگران گمراه‌کننده و محبوس‌سازنده نباشند و ما را آراسته به احوالی سازند که رفتارهای ما شایستگی کسب منزلت قانونی را داشته باشند. این حالت به دست نمی‌آید مگر این که ما دائماً در علائق و رفتارهای خودمان تجدیدنظر نماییم و سیر به سوی کمال را فراموش نکنیم.

اگر بپر سند مراد از کمال و تجدیدنظر چیست، پاسخ ما این است که کمال راه و روشی است که بر مسرت زندگی بیفزاید و تحسّر و تلّهف ما را در آینده نسبت به گذشته کمتر سازد. این مسرت وقتی به دست می‌آید که تمام استعدادهای فطری و کسبی ما در طریق انکشاف و ازدیاد علم و تحقّق آن در عمل مورد توجه باشند.

مسرت موردنظر ما حاصل رنج‌ها و تلاش‌هایی است که یادآوری آن تلاش‌ها همواره در دل ما شادی و سرور ایجاد می‌کنند، همچنین کمال حاصل تحقق آن ارزش‌هایی است که قبول و عملی ساختن آن‌ها هم به خود ما و هم به دیگران و هم به زندگی جمعی سودمند هستند. مانند تحصیل و ازدیاد علم و فراهم نمودن سلامتی و آگاهی به هستی خود و هستی دیگران. بالاخره، مراد ما آن مسرت و شادمانی است که دستورالعمل فیلسوف نامدار آلمانی امانوئل کانت فراهم می‌کند که فرموده: اگر هر کاری که انجام می‌دهی راضی باشی آن رفتار را دیگران نیز مرتکب شوند، شما در انتخاب خود محق و در صراط مستقیم هستی (فروغی، جلد ۲: ۱۶۱).

اضافه باید کرد «کسی که همچون خس و خاشاکی بی‌مقدار، مقهور هوای نفس [یعنی ارزش‌های من‌عندی] خود باشد کی می‌تواند قوه تمیز و تشخیص به دست آورد و ظالم را از مظلوم بازشناسد؟» (زمانی، ۱۳۷۸: جلد سوم، ۶۱۶).

ظالم از مظلوم کی داند کسی	کو بود سُخره‌ هوا همچون خسی
ظالم از مظلوم آن کس پی برد	کو سر نفس ظلوم خود بُرد
ورنه آن ظالم که نفس است از درون	خصم مظلوم مان بود او از جنون

(بیت‌های ۳ / ۳۶ - ۳۵ - ۲۴۳۴ مثنوی مولوی نیکلسن)

«نقل است که [یوسف بن الحسین] وقتی به جنید بغدادی نامه‌ای نوشت که خدای تورا طعم نفس تو مچشاناد که اگر این طعم بچشانند، پس از این هیچ نبینی» (تذکره‌الاولیاء عطار، ۱۳۸۸: ۸۸۹).

اگر پرسش شود که چرا تا به امروز چنان آموزش و تربیتی به وجود نیامده که انسان‌ها را به جاده انصاف و عدالت رهنمون شود؟ این پرسش مانند این سؤال است که چرا بعضی‌ها به کشف نیروی الکتریسیته و یا انرژی خورشیدی توفیق نیافته‌اند، یا چرا بعضی‌ها روش کشاورزی پربار را به دست نیاورده‌اند. به نظر می‌آید دلیل اصلی عدم موفقیت، نگرش‌های نامناسبی است که مانع خودباوری شده‌اند. نقش مقام ارزشمند آموزش و پرورش این است که امکانی بودن حوادث عالم و بی‌پایانی توانایی‌های انسان را عملاً مورد توجه قرار بدهد و انکشاف راه‌های تازه را ممکن تلقی نموده و قدرت انسان را برای سیر به سوی کمال و شادابی میسر بداند.

«ما امروزه ب‌شر گذشته را مورد خطاب قرار داده و می‌گوییم: بیچاره بچه‌ها! بچه‌هایی که چشم بینایی آن‌چه را که ما می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم نداشتند. فردا آیندگان نیز ما را تحت همین عنوان نامیده و خواهند گفت: «بیچاره بچه‌ها! بچه‌هایی که بر انهدام خرابه خیالات و سراب‌های اعتقادات خود ا شک می‌ریختند، و طلوع خورشید حقیقی را که از پشت سر شان قله‌های بلند افق را روشن ساخته بود نمی‌دیدند» (رنان، بی‌تا: ۸۳). فلسفه زندگی بهتر است با اغماض و گذشت و خوش‌بینی و تجدیدنظر قرین باشد. فلسفه آموزش و پرورش مطلوب، بر پایه‌های شناسایی کامل روحیه بشری استوار خواهد بود و خلق نگرش‌های جدید و ابداع ارزش‌های تازه مدنظر بوده و به عنوان کشف حقایق تازه راه خود را ادامه خواهد داد.

اگر گرایش‌های «من» مهم‌ترین انگیزه برای فعالیت‌های انسان است نباید آن را از بین برد بلکه باید آن را هدایت کرد. همچنین اعتماد به نفس یا عزت نفس را نباید با «من» پرستی خلط نمود. اولی در مقام مهم‌ترین انگیزه انسانی باید حفظ و حتی تقویت شود. اما نفس اماره وضع موجود را می‌پسندد و آن را می‌خواهد از هر آفتی مصون سازد. عزت نفس در مقام ارتقا و پیشرفت و محرک اصلی ترقی و تعالی است، به قول ولتر فیلسوف نامدار فرانسوی (۱۷۷۸-۱۶۹۴) «عزت نفس و سیله حفظ و حراست ماست و درست به همان آلتی می‌ماند که دوام و بقای نوع را تأمین می‌کند و آن را لازم داریم، پیش ما عزیز و گرامی است مایه لذت و خوشی ما می‌شود.» (ولتر، ۱۳۵۴: ۱۹۰).

آثار و علائم «من» گمراه

گفتیم «من» و علاقه فطری او به حفظ محرمانه خودش تحت تأثیر ارزش‌های خلاق، بهترین انگیزه و محرک انسان برای پیشرفت و ترقی است. اما «من» گمراه آن منی است که آن‌چه دارد به آن راضی است و به ارزش‌های فراتر از ارزش‌های عادی، تقلیدی و متحجر خودش، توجهی نمی‌کند و در حفظ آن‌ها مصرانه و ناآگاه پایداری و الحاح و اصرار می‌کند. این من گمراه هیچ نظر و هیچ روشی را جز آن‌چه خود دارد نمی‌پذیرد و معیار نیک و بد و حق و باطل و زیبا و زشت را جز آن‌چه یاد گرفته و آن‌چه تصور می‌کند، به نظر نمی‌آورد. در نتیجه، گمان و نگرش خود را در همه موارد تحمیل می‌کند، آن گمان‌ها و نگرش‌های چنین افرادی بالای جان خود آن‌ها می‌شود. آن‌ها مصداق این گفته مشهورند: *بئس مطیه الرجل زعمه* (تمهیدات عین القضاة، ۱۳۴۱: ۱۳). یعنی بدترین مرکب از سان گمان [برتریت نظر و نگرش] اوست. به عبارت دیگر، «من گمراه» ارزش‌های خیالی خود را بهترین ارزش‌ها تلقی می‌کند.

چنین افرادی که طبق عادت نظر و گمان خود را متین می‌دانند، دیگر نمی‌توانند سعه صدر داشته باشند و به آراء و روش‌های دیگران نیز فکر کنند و نظری تازه به دست آورند. البته هرکسی ممکن است زمانی یا لحظاتی این حالت مرضی را پیدا کند. در این صورت هر سخنی را بشنود به دلیل این که پیشاپیش گمان خود را بر همه تصورات مرجح می‌دانسته در برابر هر نظر تازه بسته می‌ماند و برای محافظت از زعم خود به پا سخ‌گویی‌های م‌شوش و مین‌عندی می‌پردازد. چنین افرادی گوش به سخن‌های تازه نمی‌دهند و با هر مطلب تازه‌ای به نحوی به مخالفت برمی‌خیزند، به غیر از آن چه هستند و به غیر از آن چه تصور می‌کنند نمی‌توانند راه و روش نو و نگرش تازه را بپذیرند. از منکوب کردن مخاطب بیشتر خوشحال می‌شوند. زیرا قبول مطلب تازه معنی‌اش، به نظر آن‌ها، این خواهد بود که آن‌ها نقصی دارند و برتر از همگان نیستند.

در این حالت که انسان گرفتار عادت و تکرار شده است نمی‌تواند غیر از آن چه هست باشد. در واقع تمام درهای امکان را به روی خود می‌بندد تا با اثبات نظر خود از طریق تحکم و ناصواب، برتری «من» خود را حفظ کند. چنین کسی هرگز قادر به عذرخواهی نیست زیرا با این عمل «من» او مکدر و شخصیت او تحقیر می‌شود.

با توجه به عوالم امکانی و بی‌پایانی روح انسانی واجب است عقل و فضل خودمان را همواره مستوجب تکمیل و تجدیدنظر بدانیم، در غیر این صورت از معرفت‌های ممکن غافل خواهیم ماند:

تا عقل و فضل بینی بی‌معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که هستی

(دیوان حافظ، غزل ۴۳۴ ق)

بنابراین بهتر است در ایجاد ارزش‌ها به مدد «من»، خصایص ذاتی و غریزی افراد مورد توجه قرار گیرند. نمی‌توان بر ضد خصایص ذاتی قانون وضع کرد و ارزش ایجاد نمود. زیرا اگر بر ضد خصایص ذاتی انسان عمل شود و ارزش‌هایی به وجود آورده شوند که خلاف گرایش‌های ذاتی باشد، انسانیت انسان از او منسلخ می‌شود، از همه مهم‌تر شادابی زندگی از وی سلب می‌گردد. مانند این که جنب و جوش و بازی از برنامه تربیتی کودکان حذف شود و کنجکاوی و توجه به زیبایی در مسیر زندگی برای آن‌ها ممنوع گردد. به نظر هولدرلین (۱۸۴۳-۱۷۷۰) شاعر مورد توجه هیدگر (Heidegger Martin) (1889- 1976) راه نجات انسان

از تمام کژ راه‌ها عبارت از «هدایت مجدد او به سوی ماهیت اصیل‌اش است. در این حالت، ماهیت او به طریقی که مختص اوست شکوفا شده و ظاهر گردد (هیدگر، ۱۹۹۴ از کتاب درسی ترمینال ۲: ۶۴). استعدادهای ذاتی بالفطره به از سان داده شده‌اند. نقش افراد استفاده توأم با نظم از آن‌ها جهت تحقق‌شان در لحظات زندگی است. «عشق ایده‌آل همان ذات ارزش‌هاست که فرازمانی می‌باشند و فردیت شخص را معین می‌سازند.» (شالر، ۱۳۸۷: ۶۱). مولانا نیز می‌گوید: «هر عملی که تو را از خویشستن حقیقی ات جدا و بیگانه سازد، اهمی می‌بی‌حاصل و گشودن گره از انبان تهی است» (زمانی، ۱۳۷۸: ۱۷۴/۵)

افرادی که آموزش و تربیت مناسب دیده باشند از همه موارد و نعمت‌های موجود که از نظر خیلی از مردم مغفول می‌مانند، به عنوان منبع خیر و نشاط از آن‌ها لذت می‌برند. مثلاً اشخاصی که عادت به دیدن زیبایی‌ها را پیدا کرده باشند از هر چیزی، زیبایی خاص آن را پیدا می‌کنند و از آن لذت می‌برند. یا افرادی نیز با تبعیت از ماهیت اصیل خود از تحقیق و پژوهش لذت می‌برند. اما اگر انسان فقط امیال خود را معیار قرار دهد و به حاکمیت نفس خودپرست دچار شود از انکشاف و استنباط محروم می‌ماند و به تحقیر و انکار پیشرفت دیگران شایق می‌شود تا این که برتریت کاذب و خیالی خود را از دست ندهد.

به هر حال شکوفایی طبیعت اصیل و نقش‌آفرین انسان از بطن ادراک و فهمیدن خود او زاده می‌شود. انسان اصیل به «توانایی-بودن» و پیدا کردن امکانات تازه آراسته است. وقتی در یک مقام توقف می‌کند و به آنچه هست راضی می‌شود از اصل انسان بودن خود دور می‌شود (هیدگر، ۱۳۹۱: ۲۴۹ به بعد). بدین جهت مجدداً یادآوری می‌کنیم که نجات انسانی در برگشت و هدایت وی به سوی ذات اوست (توجه به شش اصلی که در اول مقاله مطرح کردیم ضروری است) تا این که این ذات در پاکی و صرافت خود به نحوی که مختص ذات انسانی است ظاهر شود. یعنی انسان را از آنچه هست به سوی آنچه فعلاً نیست رهنمون گردد. این حالت تحقق استعداد «توانایی-بودن» است. من گمراه و گرفتار در زعم باطل خود از این احوال غافل است و از احوالی که هنوز منکشف نشده‌اند، بی‌خبر می‌ماند.

«من» بیمار و دچار خودبزرگ‌بینی، از شکست دیگران لذت می‌برد و مترصد شنیدن خبرهای منفی درباره همگنان می‌ماند، زیرا در این صورت برتریت «من» وی تضمین می‌شود.

بدین جهت در مقام کنجکاوی از احوال منفی آن‌ها درمی‌آید و از انتساب خبرهای نامطلوب به دیگران، من جمله از بیماری، ناموفق بودن و وجود مانع در راه پیشرفت آن‌ها جويا می‌شود.

اگر آن «من» ذکر خیری از دیگران بشنود که آن‌ها را نسبت به وی برتر نماید، بلافاصله احوالی از وضع خود نقل می‌کند تا مزیت و رجحان دیگری را بی‌رنگ سازد. مثلاً اگر گفته شود فلانی کتاب تمهیدات عین‌القضاة را به دقت خوانده است، بلافاصله پاسخ می‌شنویم که کتاب رساله قشیریه بسیار مهم‌تر است. مانند بعضی از سیاستمداران که برای مخفی کردن نقص و ناتوانی‌های خود، عیب‌هایی به دیگران می‌بندند و می‌گویند دیگران نیز همان عیب‌ها را دارند، تا توجه‌ها را از عیب خودش به امور دیگری مشغول و متوجه سازند.

در مجلسی از سخنرانی زیبا و پر بار یک نفر صحبت می‌شد، شخص دیگر با ذکر اهمیت سلامتی می‌خواست توجه‌ها را به مسئله سلامتی جلب کند تا امتیاز سخنرانی او را از نظرها مغفول سازد. به هر حال «من» پرستان از تفوق دیگران سرخورده می‌شوند.

به طور کلی «من اماره» اگر سیطره یابد به خلق افسانه و ساختن دروغ هم مرتکب می‌شود. اگر خودش عیبی داشته باشد و نتواند آن را پرده‌پوشی کند، عیب‌های کم‌اهمیت را به دروغ به خویشتن نسبت می‌دهد تا لطمه‌ای به شخصیت او نرسد. مانند کسی که فراموشکاری‌های خود را به جای نقصان حافظه‌اش به کم‌خوابی و اشتغالات روزمره نسبت می‌دهد. زیرا کم‌خوابی کمتر از نقصان حافظه به من او لطمه می‌زند.

بنابراین شخصی که به نفس‌پرستی دچار شده و «من» خود را برتر از دیگران می‌داند، و علاقه‌مند است وقایع مختلف را با ارزش‌های خودش ارزیابی کند، از شنیدن اهمیت و برتری منزلت دیگران دچار تندخویی می‌شود. اشعار زیر از مولوی به احتمال زیاد درباره کسانی است که آراء خود را برتر از آراء دیگران می‌دانند:

سرورری چون شد دماغت را ندیم هر که بشکست شود خصم قدیم
چون خلاف خوی تو گوید کسی کینه‌ها خیزد ترا با او بسی

(بیت‌های ۶۷/۲ - ۳۴۶۶ مثنوی معنوی نیکلسن)

از مضرات من‌پرستی یکی هم این است که من‌پرست فقط می‌خواهد نظر او معتبر باشد. این دیدگاه نیز منجر به دوری او از جمع مردم می‌شود و اگر من‌پرست صاحب قدرت باشد، از شنیدن آراء دیگران و انتقاد آن‌ها محروم می‌ماند و راه نجات را به روی خود و اطرافیان بسته نگاه

می‌دارد. به طور مثال، در زندگی خانوادگی اولین آزرده‌گی «من»ها به صورت قهر کردن ظاهر می‌شود در اولین مشکلی که پیش می‌آید، درست همان جایی که باید گفت‌وگو شروع شود، گفت‌وگو را قطع می‌کنند (فراستخواه، ۱۳۹۴: ۱۴۵).

«من پرست» از اظهار نظر دیگران خوشحال نمی‌شود مگر این که سخن‌ها در تأیید نظر او باشد. چون او نمی‌تواند از نظر دیگران بهره‌مند شود، بدان جهت هر نظری که می‌شنود، بدون تعمق چیزی بر آن می‌افزاید. بدین جهت هر کس مطلبی بگوید او چیزی می‌خواهد بگوید که برتر از گفته دیگران باشد. این حالت را نزد «صوفی‌نما»ها بیشتر ملاحظه می‌کنیم، [زیرا] هر کس چیزی بگوید، آن‌ها بالادست آن را می‌گویند و برتری می‌فروشند: «شقیق گفت ای ابراهیم چون کنی در کار معاش؟ گفت اگر چیزی رسد شکر می‌کنم و اگر نرسد صبر می‌کنم، شقیق گفت سگان بلخ همین کنند که چون چیزی باشد مراعات کنند و دم جنبانند و اگر نبا شد صبر کنند، ابراهیم گفت شما چگونه کنید، گفت اگر ما را چیزی رسد ایثار کنیم و اگر نرسد شکر کنیم» (کسروی، ۱۳۴۲: ۵۵-۵۴).^۵

«من پرست» از آن جایی که می‌خواهد به هر نحوی که ممکن باشد من خود را بی‌عیب و برتر نشان دهد، بدان جهت در برابر سؤالات و مسائلی که مطرح می‌شود اگر هیچ‌گونه اطلاعی در آن باب نداشته باشد باز نمی‌تواند سکوت کند یا اعتراف به جهل خود نماید، او جواب‌های غلط را بر سکوت ترجیح می‌دهد، گویی همه چیزدان و همه چیزتوان است. به فرموده قرآن من پرست‌ها نفس و من خود را خدای خویش قرار می‌دهند و در واقع «من» خود را پرستش می‌کنند: *أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ* (آیه ۴۵ سوره الفرقان). هر کسی خودش را برتر بداند تربیت‌پذیر نمی‌تواند باشد به همین جهت گفته‌اند «أفت سلوک، بیم از خطر افتادن اسم و رسم و لطمه خوردن به آوازه شخص است» (زمانی، ۱۳۷۸: جلد ۶، ۷۱).

باری، «من» دوستی در اساس کلیه رفتارهای انسان قرار دارد و اگر «من» دوستی به صورت خدمت به نوع ظاهر شود، پسندیده خواهد بود، زیرا حاصلش رفع مشکلات مردم است. همچنین هر کس به انجام وظایف خود علاقه‌مند باشد، تا منزلت والایی به دست آورد، «من» او در طریق پسندیده قرار گرفته است.

ممکن است به نظر آید که نیکوکاری فی نفسه پسندیده و مطلوب است و نیازی به مشوق خارج از خود ندارد. این نوع نگرش نیز تابع تأیید منی خواهد بود که ارجحیت خود را در این

نوع نگرش و تعبیر می‌یابد. به هر حال دیدگاه افراد، معنی خیر و شر، زیبا و زشت و حق و باطل را به وجود می‌آورد. حتی عواطف ما نیز جز تغییر شکلی از خوددوستی ما نمی‌باشند (فرهنگ لوربر، مدخل modification). به نظر می‌آید که صفات و سنجایی مانند نودوستی، عشق و احسان فی نفسه و بالطبع نمی‌توانند خیر تلقی شده و انگیزه فعالیت‌های انسانی باشند، مگر این که از دیدگاه «من» ارزشمند به نظر آیند. به عبارت دیگر انگیزه اصلی هر فعالیت از نگرش ارزشمند «من» نسبت به آن فعالیت حاصل می‌شود.

اما افراد همواره در تشخیص خیر و شر و حق و باطل الزاماً راه درستی را پیدا نمی‌کنند و بدین جهت به نفع خود عمل نمی‌نمایند. همچنین احتمال خطا و اشتباه در انتخاب راه وجود دارد و نیز مراتب آگاهی افراد متفاوت است، بنابراین اختلاف در تشخیص ارزش‌ها پیش می‌آید. بدین ترتیب راه‌های کسب عزت در نزد افراد مختلف به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود. گاهی این اختلاف به قدری فاحش است که ارزش یکی ضد ارزش دیگری می‌گردد. مثلاً درباره انتقام یا عفو، پاسخ گفتن یا سکوت در حالت عصبانیت، خرج کردن و جمع کردن پول... بین مردم اغلب اختلاف وجود دارد. این اختلاف در شخص واحد نیز اتفاق می‌افتد، به نحوی که در مسیر زندگی ممکن است برگشتی کاملاً مغایر با طریق اولی حاصل شود مثلاً اگر بخواهیم از نوابغ شاهد آوریم، وضع امام محمد غزالی پس از ورود به ساحت عرفان، و حال مولوی پس از دیدار شمس‌الدین محمد تبریزی را می‌توان به عنوان شاهد مثال بیان کرد. در افراد معمولی نیز می‌توان رفتارها و ارزش‌های دوران قبل از ازدواج را با رفتارهای بعد از ازدواج و ارزش‌های دوران جوانی را با دوران پیری مقایسه نمود.

چون در این مقاله، ما خالی از توجه به هدف‌های تربیتی و تحقق ارزش‌های مفید به زندگی و مفید به ایجاد سرور و شادی در لحظات زندگی نیستیم، بدان جهت با توجه به شرط امکانی بودن خیلی از حوادث و قدرت انتخاب افراد با نگرش‌های خودشان، قطعه شماره ۲۶ صفحه ۹۲ کتاب ملال پاریس را در این جا نقل می‌کنیم:

«مست شوید: باید همیشه مست بود، همه چیز در این است، یگانه مطلب این است. تا بار هولناک زمان را که شانه‌های شما را درهم می‌شکند و پشت شما را خم می‌کند، احساس نکنید، باید مست باشید. از چه؟ از شراب، از شعر، از تقوی، هر گونه دلخواه شماست، اما مست شوید». مراد از این مطالب این است که ما از نعمات و زیبایی‌ها حتی المقدور بهره گیریم و با

نگرش‌های خود زندگی خودمان را مسرت‌بار کنیم. برای این که قدر لحظاتی را که در اختیار داریم بدانیم و متوجه امتیازاتی بشویم که داریم، بهتر است فقدان آن نعمات را در نظر آوریم، در این صورت ارزش و اهمیت آن نعمات به صورت آرزوی تملک در نظرمان نمایان خواهند شد.

«من» دوستی و حاکمیت عادت

یکی دیگر از مسائل «من دوستی» غفلت از تعالی است. زیرا «من دوست» وضع فعلی خود را دوست می‌دارد یعنی دچار درجا زدن و عادت شده است. عادت مانع انکشاف راه‌های تازه می‌گردد. مخصوصاً عادت در جهت کارهای نامطلوب و مضر، مانند عیب‌جویی، تحقیر دیگران، مسخره کردن، مهرطلبی ما را در مرتبه‌ای متحجر نموده و نگرش‌های جدید را از نظر ما مغفول می‌سازد. در واقع خروج از عادت راه‌های تازه را برای ما منکشف می‌سازد. این احتمال هم هست که انسان با عزم خروج از عادت، مخفیانه به سوی علائق عادی خود برگردد و به علت مؤانست با خوی‌های خود به سوی آن‌ها باز می‌آید. بدین جهت «اگر انسان برای استعلا به ورای احوال خودش به جای حقیقت متعالی باز هم خودش را در آن جا جستجو بکند، تمام تلاش‌های عظیم او در به دست آوردن تعالی بی‌نتیجه خواهد بود.» (دانیل روپس، ۱۹۶۵-۱۹۰۱ نویسنده فرانسوی در مدخل Depasser در فرهنگ لوروبر). باری عادت عوالم نامکشف دیگر را از نظر ما محجوب می‌سازد و از دسترس ما دور نگه می‌دارد.

مولوی نیز می‌فرماید:

ای برادر یکدم از خود دور شو با خود آ و غرق بحر نور شو

(مثنوی به خط میرخانی: صفحه ۵۰، سطر ۱۷)

همچنین

چونکه از هستی خود او دور شد منتهای کار او محمود بُد

(زمانی، بیت ۲۳۷/۶ مثنوی)

مکانیسم‌های دفاعی که در روان‌شناسی مطرح هستند مانند جابجا ساختن، برون‌فکنی، دلیل‌تراشی... همگی دفاعی از من متحجر است. «هرگاه (من) در معرض خطر واقع شود، در واقع وجود شخص در معرض خطر قرار گرفته است و برای رفع این خطر متوسل به مکانیسم‌های دفاعی می‌گردد» (نوربخش و...، ۱۳۴۵: ۲۹).

آیا از سیطره «من» نجات میسر است؟

آنچه آشکار است این است که از سیطره «من» نمی‌توان گریخت. هستی ما، همان‌طوری که قبلاً مطرح کردیم، برابر با «من» ماست. بنابراین نفی «من» برابر است با نفی هستی من که میسر نمی‌باشد. وانگهی به صلاح ما هم نیست که قوه محرکه ذاتی انسان را با چنان قدرتی که دارد، حذف نماییم، زیرا چنان که قبلاً نیز یادآوری کردیم نفس یا من ما اساس کلیه فعالیت‌های ماست. اما می‌توانیم این «من» را هدایت نماییم، او هر فعالیت و هر اوصافی را که ارزشمند تلقی کند به سوی آن‌ها خواهد رفت. این من می‌تواند در ما گرایش به پژوهش یا گرایش به فداکاری را سبب شود یا سبب بعضی از کارهای ناپسند را به عنوان هدف‌های بالارزش در نظر گیرد. مهم آنست که ارزش امری را در نظر «من‌ها» آشکار نماییم.

وقتی ما در کار خود توفیق پایدار خواهیم یافت که هم علائق ذاتی انسان را مدنظر داشته باشیم و هم مسیر تاریخی یک ارزش را مشخص نماییم که داشتن یک ارزش به کدام نتیجه منجر می‌شود. عملاً مشاهده می‌شود که انسان گاهی امور مورد علاقه جامعه و گاهی امور زبان‌بخش به جامعه را به عنوان امری مفید نسبت به «من» خود برمی‌گزیند. از آنجایی که انسان در حیطه امکان قرار دارد، بنابراین تحقق احوال متضاد در یک فرد همواره محتمل است. زیرا دگرگونی اوضاع، نگرش انسان را عوض می‌کند. حتی معنی مرگ با اعتقادات انسان ممکن است دلچسب گردد. ما مشاهده می‌کنیم که چگونه بعضی از افراد علاقه‌مندانه به سوی مرگ می‌روند.

باری این من یا نفس همیشه حاضر و ناظر است. به عبارت دیگر هستی من تا زنده هستیم با من خواهد بود. حتی «من» ارزش و اعتبار خود را پس از مرگش نیز می‌خواهد حفظ نماید و نام و ننگ خود را پس از مرگ نیز نگه دارد. برای مثال وصیت‌نامه‌ها ادامه محترم نگاهداشتن «من» و حاکمیت آن است. «من» مهم‌ترین انگیزه انسانی است که هرگز از او جدا نمی‌شود باید به تربیت «من» همت گماشت و ارزش‌هایی را برای وی تعبیه نمود که هم به خود وی و هم به جامعه مفید باشد. «من» هادی هر انسانی در مسیر زندگی او خواهد بود. خوشا به حال کسی که با تبعیت از گرایش‌های ذاتی خود، حتی‌المقدور راهی را برگزیند که به نفع خود و به نفع جامعه باشد.

نتیجه

هر کس با دقت و تعمق در احوال خود متوجه می‌شود که همواره در تحت سیطره ارزش‌های سنتی و فعلی خودش است، و من خود را با آن ارزش‌ها محافظت نموده و با آنها خود را آرایش می‌دهد. هیچ رفتاری در آگاهی از انسان سر نمی‌زند مگر این که به نحوی تحت تأثیر خواهش‌ها و دستورات من خود اوست. «من» هر لحظه مواظب است تا چیزی از او فوت نشود و شری نیز متوجه او نشود. البته این احوال و این تصورات ذهنی است. اما در واقعیت ممکن است «من» در معرض حوادث نیک و بد هر دو قرار بگیرد و آنها خود را برخلاف گرایش «من» بر وی تحمیل نمایند.

انسان از من‌های وابسته، که به نحوی در مالکیت او قرار گرفته یا آرزو بر این است که به تملک من دربیایند، نیز جانانه دفاع می‌نماید.

این گرایش‌ها به سوی خیر و احتراز از شر تظاهرات غریزه صیانت نفس است که در هر جامعه با روش‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند و کیفیت صیانت نفس را به انحاء مختلف به وجود می‌آورند. غریزه صیانت ذات امری مجرد و انتزاعی نیست، بلکه همواره با تظاهرات محسوس و ملموس خود را نشان می‌دهد. از تظاهرات این غریزه میل به دانستن و رفع جهل، علاقه به زیبایی، توانایی - بودن، و بی‌پایانی احوال انسانی و غم و نگرانی است.

در مورد پرورش کیفیت صیانت نفس ضرورت دارد که بر طبیعت انسانی که همان گرایش‌های مذکور است، توجه شود. زیرا بدون توجه به ذات انسانی هیچ نوع تربیتی به نتیجه مطلوب نمی‌رسد و اگر احوالی خلاف طبع انسانی بر وی تحمیل شود، آن خصایص ذات انسانی که هم اکنون یادآور شدیم مهمل می‌شوند و انسان از انسانیت خود منسلخ می‌گردد و به موجودی از خود بیگانه مبدل می‌شود که رفتارهای آن از کنترل خودش خارج است، و حالت از خودبیگانگی تحقق می‌یابد. مانند ممنوعیت تحصیل علم که معمولاً بر دختران و پسران تحمیل می‌شده است. همچنین عادت به بی‌عملی و عدم استفاده از توانایی - بودن که انسان را به عدم تحرک سوق می‌دهد، که هر دو حالت خلاف ذات انسانی است. هر تربیت شایسته باید گرایش‌های فطری انسان را مدنظر قرار دهد. زیرا نجات انسانی از بیگانگی و نیل به سعادت در همین برگشت به ذات انسانی است.

گاهی اتفاق افتاده که به صورت متداول، علائق ذاتی انسان مورد هجوم قرار گرفته و آراستگی به تبعیت از آن‌ها مذموم شده است و ارزش‌های کاذب یعنی ذمّ علائق ذاتی جایگزین گرایش‌های فطری شده است. در این صورت شادی‌ها و اندوه‌های انسانی هر دو تصنعی می‌شوند و در درازمدت آثار نامطلوب خود را در فرد یا در اجتماع به ظهور می‌رسانند. در نتیجه زندگی فرح‌انگیز بودن خود را از دست می‌دهد و تلاش‌های انسانی به نتایج متعالی متوجه نمی‌شوند.

بنابراین، در باب فلسفه تعلیم و تربیت قبل از این که به مکاتب گوناگون فلسفی پرداخته شود، لازم است ماهیت انسان مورد بررسی قرار گیرد. آنچه تا به حال روشن شده این است که ماهیت انسان مجموعه علائق و غرایز فطری و کسبی است. آن‌ها محرک‌های انسان هستند و پیشاپیش محتوایی پیش ساخته ندارند، میل به صیانت ذات و تبعات آن پیشاپیش مفقور است. قبل از آن که یکی یا چند مکتب فلسفی را معیار فعالیت‌های خود قرار دهیم، بهتر است با توجه به گرایش‌های فطری، مکاتبی که می‌توانند آن استعدادها را خوب پرورش دهند، آن‌ها را ملاک عمل قرار دهیم. مثلاً نمی‌توانیم تنها ثبات‌گرایی *Perennialism* و یا تنها تحول‌گرایی *Evolotionnisme* را بپذیریم. زیرا ذات انسان شامل هر دو است. صیانت ذات امری پایدار است ولی کیفیت صیانت ذات دائماً در تحول می‌باشد. خلاصه کلام این است که باید به تبعیت از ماهیت انسانی هدف‌ها و روش‌های آموزش و پرورش تعیین گردند. مثلاً در مسائل تربیتی به پایداری و تحول هر دو توجه شود، و واقعیت و ایده‌آل هر دو مدنظر باشند.

آنچه در فرهنگ ادبی و اخلاقی و دینی ما به چشم می‌خورد، توصیه‌هایی است که درباره نفی من و سرکوب کردن آن شده است. در واقع در این قبیل توصیه‌ها حذف جنبه‌های خودپرستی و خوددوستی افراطی انسان مراد شده است که او را در محدوده کوچکی محصور نموده و دچار تحجر می‌سازند، در صورتی که انسان موجودی بی‌پایان، غیر قابل پیش‌بینی و خلاق است. چنین موجودی را در یک محدوده زندانی کردن، دور ساختن او از ذات خودش است. باری نباید در ارزش‌هایی که فعلاً داریم ثابت بمانیم و فراتر از آن‌ها را ملاحظه نمائیم.

اگر در آنچه هستی، در همان محدوده عقل و فضل خود را محدود سازی در واقع از سایر عوالم ناآگاه و خالی از معرفت خواهی بود. سنایی می‌فرماید:

چون گرفتی تو ملک روی زمین رأی کن برشدن به علّیین

(سنایی، ۱۳۵۹: ۵۹۱)

آنکه از گنج گوهر خرسند شد هم بدان گنج گهر، در بند شد
می مشو آخر به یک می مست نیز می طلب چون بی‌نهایت هست نیز
تو به هر حالی که باشی می طلب آب می جو دائماً ای خشک لب

(عطار نیشابوری، ۱۳۶۹: ۴۰۷)

البته قصد این قبیل اشعار نفی خودپرستی و خوددوستی انسان است که همواره گمراه‌کننده و محروم‌سازنده از عوالم دیگر است. ولی گویی جنبه انگیزه بودن و مفید بودن «من» درباره امور خیر و نجات انسانی مورد غفلت قرار گرفته است، زیرا «من» به عنوان مرکز ثقل و اساس هر انگیزه‌ای همواره می‌تواند نقش بسیار مفیدی را بر عهده بگیرد، به عبارت دیگر باعث نجات انسان از زندان نامطلوب «من» پرستی و منیت نیز بشود، زیرا «من» می‌تواند ارجمندی و سربلندی خود را در آراستگی به صفات و اعمال پسندیده بداند و سیر به سوی خدمات ارزنده را بر عهده بگیرد. باید در فلسفه تعلیم و تربیت انگیزش «من» به سوی هر خیری مدنظر باشد. اگر بخواهیم خلاصه مطالب را در یک عبارت ادا نمائیم، خواهیم گفت: منشأ و خاستگاه هر فعلی در منی است که در جهان حضور دارد. هر رفتاری وقتی به منصفه ظهور می‌رسد که «من» آن را تأیید نماید خیراً کان شراً کان. حتی بعضی از بزرگان و افراد مشهور که در دوران پیری و بیماری نمی‌خواهند مردم آن‌ها را در حالت انحطاط و ضعف ملاحظه نمایند، به دلخواه خود از مردم کناره می‌گیرند و گوشه‌نشینی و اعتزال اختیار می‌نمایند. زیرا حوصله تحمل آرا و نظرات ترحم‌آمیز مردم را ندارند. این حالت در نزد بعضی هنرمندان مشهور نیز تا حدودی صادق است. ملاحظه شده که بعضی از هنرمندان نام‌آور به خاطر فرار از روزگار ناتوانی و ضعف، احتمالاً دست به خودکشی هم بزنند.

این نکته را نیز شایسته یادآوری و تأکید می‌دانم؛ کسی که ارجمندی «من» خود را در ادعاهای بلندپروازانه و در تحکم و تکبر محدود می‌سازد، در واقع خود را از تکمیل و پیدا کردن نگرش‌های تازه، یعنی آزادی محروم می‌سازد. این قبیل افراد به جای کسب بزرگواری، مظلوم‌ترین افرادی خواهند بود که از مزایای امکانات نامحدود هستی خود در این جهان بی‌بهره خواهند ماند و در چنبره عادت و تکرار و بی‌عملی و ادعاهای کاذب غوطه‌ور خواهند شد. مظلومیت و ناکامی آن‌ها از همین گرفتاری و تجرّ در عادت نشأت می‌گیرند.

تو یقین می‌دان که اندر راه او نیست «عادت» لایق درگاه او
هر چه از عادت رود در روزگار نیست آن را با «حقیقت» هیچ کار
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۲۳)

پی‌نوشت‌ها

۱- در باب معنی و تعریف «من» سخن خواهیم گفت و تا حد امکان به تصریح ماهیت و اوصاف آن پرداخته خواهد شد.

۲- در باب من‌های گوناگون و نقش آن‌ها نیز مطالبی مطرح خواهیم کرد.

۳- ممکن است ایراد شود که انسان در تحت تأثیر و الزامات اجتماعی قرار دارد و غرایز وی نیز او را در محدوده خاصی رفتار می‌کنند. بنابراین توانایی- بودن او خیلی محدود بوده و از هر جهتی در بطن جبر افتاده است. این امر کاملاً منطقی و قابل قبول است اما از آن جایی که انسان در حیطه همین الزامات و به خاطر تحولات دائمی جهان معنی‌دهی‌ها و نگرش‌هایش، توانایی‌های نامحدودی نیز از لحاظ معنی‌دهی و راهیابی و استنباط در بطن همان جبرها از آزادی نیز برخوردار است، زیرا می‌تواند معانی و رفتارهای تازه‌ای را کشف یا خلق نماید.

برای مثال، هیچ وقت نمی‌توانیم ادعا کنیم که تمام کشفیات به وقوع پیوسته و تمام نگرش‌ها معلوم شده و تمام سخن‌ها گفته شده است. این بی‌پایانی در رفتار و حرکات ذهن و بدن عملاً نیز ملموس و محسوس است.

همچنین با توجه به «توانایی- بودن» انسان و با توجه به عالمی که آکنده از امکانات است و انکشاف‌هایی که از استعدادهای ذاتی انسان سرچشمه می‌گیرند، او را به یک موجود غیرقابل پیش‌بینی مبتلا می‌سازند، که نمی‌توانیم او را پیشاپیش به طور کامل تعریف نماییم و همین امر آزادی او را نیز در حیطه توانایی‌های انسان، که خود نامحدود است، آشکار می‌سازد.

۴- این نکته را نیز باید اضافه کرد که «من» مثنوی کلیه تجلیات و پدیدارهاست. «من» جامع تمام نسبت‌ها و تملک‌هایی است که در ارتباط با غیر «من» ممکن است به وجود آیند. کثرت تجلیات و نسبت‌ها در بطن غم و نگرانی و مرگ آگاهی وحدت می‌یابند. به عبارت دیگر، یگانگی من در دلهره و نگرانی و غم تحقق می‌یابد. مرگ آخرین امکان هستی انسان و تمامیت او را رقم می‌زند. بدین ترتیب انسان همواره در برابر عدم قرار دارد. انسان‌هایی که بر طبق ذات عمل می‌کنند، عدم را وعاء آفرینش‌های تازه و محل استخراج امکانات نو می‌دانند و هستی‌هایی که فعلاً واقعیت نیافته‌اند، آن‌ها را با استمداد از استعدادها و امکان‌های خود به منصه ظهور می‌رسانند. در واقع مرگ، در انسان‌های اصیل، مایه خلاقیت و انکشاف است و برای انسان اخطار می‌دهد که هر آن ممکن است حاضر شود و تمام امکانات را از انسان سلب نماید. بنابراین باید هشیار بود و از زندگی بهره برد، زیرا که خواب عدم ما را دائماً دنبال می‌کند. حافظ می‌فرماید:

هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان بیدار شو که خواب عدم در پی است هی
(دیوان حافظ قزوینی، غزل شماره ۴۲۹).
بهتر است که تکلیف و بهره‌مندی خودمان را از این چند روزی که در اختیار ما ست، روشن سازیم و
سرنوشت خودمان را تا حدودی که میسر است، با معنی‌دهی‌های خودمان متحقق سازیم.
من و تو عارض ذات وجودیم مشبک‌های مشکات وجودیم (= شهودیم)
(لاهیجی، ۱۳۳۷: ۲۲۱).

۵- این گفتگو بین ابراهیم ادهم و شقیق از صفحه ۲۳۶ تذکره الاولیاء عطار نقل شده است.
۶- من دوستی اگر شدت یابد، حالت من پرستی به خود می‌گیرد. بنابراین من پرستی حالت تشدید یافته
من دوستی تلقی می‌شود. گاهی این دو اصطلاح به طور مترادف نیز استعمال شده است.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۱)، *گفتن نتوانم نگفتن نتوانم*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اعتصامی، پروین (۱۳۷۳)، *دیوان پروین اعتصامی*، به کوشش محمد عالمگیر تهرانی، چاپ هفتم، تهران: نشر مجد.
- افلاکی العارفی، شمس‌الدین احمد (۱۳۹۳)، *مناقب العارفین*، چاپ پنجم، تهران: نشر دنیای کتاب.
- الهی اردبیلی (۱۳۷۶)، *شرح گل‌شن راز*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی، عفت کرباسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۶۱)، *رباعیات*، به کوشش محمود مدبری، تهران: کتابفروشی زوآر.
- بودلر، شارل (۱۳۴۱)، *ملال پاریس برگزیده‌ای از گل‌های بدی*، ترجمه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بوسکالیا، لئو (۱۳۷۲)، *این «من» کیست*، ترجمه زهره فتوحی، تهران: پخش خاتون.
- تاگور، ربیندرانات (۱۳۵۸)، *گیتا‌بخالی*، ترجمه حسن شهباز، تهران: انتشارات علمی.
- تامپسون، مل (۱۳۹۳)، *من*، ترجمه سونا انزابی‌نژاد، تهران: نشر گمان.
- حافظ (۱۳۲۰)، *دیوان حافظ*، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: انتشارات کتابخانه زوآر.

- دایر، وین (۱۳۸۷)، *اندیشه‌های ماندگار*، ترجمه رضا آل یاسین، تهران: انتشارات هامون.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱)، *امثال و حکم*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رنان، ارنست (۱۳۴۰)، *تقدیر از کلود برنارد*، ترجمه دکتر سعید اعتصامی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، *پله پله تا ملاقات خدا*، تهران: انتشارات علمی.
- زمانی، کریم (۱۳۷۸)، *شرح مثنوی معنوی*، جلد ۵، تهران: انتشارات اطلاعات.
- زمانی، کریم (۱۳۸۲)، *میناگر عشق*، تهران: نشر نی.
- سنایی غزنوی (۱۳۵۹)، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، جلد ۱، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، *غزلیات شمس تبریزی*، مقدمه، گزینش و تفسیر، جلد ۱، تهران: انتشارات سخن.
- شلر، ماکس (۱۳۸۷)، *فلسفه ماکس شلر (منطق دل)*، ترجمه دکتر ابوالقاسم ذاکرزاده، تهران: انتشارات الهام.
- عطار نیشابوری (۱۳۶۹)، *منطق الطیر*، به اهتمام دکتر احمد رنجبر، تهران: انتشارات اساطیر.
- عطار نیشابوری (۱۳۷۳)، *مصیبت‌نامه*، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، تهران: انتشارات زوآر.
- عطار نیشابوری (۱۳۸۸)، *تذکره‌ها لاولیاء*، اعراب‌گذاری و معنای واژه و عبارات از محمدعلی مقدم‌فر، تهران: انتشارات فکر نو.
- فرهنگ لوربر (۱۹۷۷)، *فرهنگ لغات فرانسه*، پاریس: انجمن جدید لیتره.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۴۸)، *شرح مثنوی شریف*، جزء سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۱)، *احادیث مثنوی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۱۷)، *سیر حکمت در اروپا*، تهران: ناشر بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه.

«من» به عنوان اصلی ترین انگیزه انسانی / ۴۰۷

- قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی (۱۳۴۷)، *التصفيه في احوال المتصوفه (صوفی نامه)*، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- قهرمانی، فرشید (۱۳۸۱)، *این نیز بگذرد*، تهران: نشر آویژه.
- کسروی، احمد (۱۳۴۲)، *صوفیگری*، تهران: انتشارات بنگاه مطبوعاتی فرخی.
- کوروز، موریس (۱۳۷۹)، *فلسفه هیدگر*، ترجمه محمود نوالی، تهران: انتشارات حکمت.
- لاهیجی، شیخ محمد (۱۳۳۷)، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.
- ملاصدرا (۱۳۳۷)، *فلسفه عالی، حکمت صدرالمتألهین، جلد اول، رساله وجود، ترجمه و نگارش جواد مصلح*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۵)، *مقالات شمس تبریزی*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- هیدگر، مارتین (۱۳۹۱)، *وجود و زمان*، ترجمه دکتر محمود نوالی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- وایلد، اسکار فینگال (۱۳۴۴)، *تصویر دوربین‌گری*، ترجمه سیدحسین شباهنگ، تهران: انتشارات کانون معرفت.